

نظریه‌گزینش عقلانی و دین*

اساس مباحث و مقالات این کتاب عمدتاً بحث درباره نظریه‌گزینش عقلانی و تحلیل و تبیین آن در ارتباط با موضوع و مسأله رفتارهای دینی است. نظریه‌گزینش یا انتخاب عقلانی، قبل از آنکه در چند دهه گذشته، محور و مرکز توجه برخی اندیشمندان علوم اجتماعی قرار گیرد، توسط برخی از صاحب‌نظران متقدم به ویژه اقتصاددانان کلاسیک و مردم‌شناسان اقتصادی و اجتماعی و نیز در جامعه‌شناسی مورد توجه و تأمل بوده است و صورت خام ایده انتخاب عقلانی، توسط برخی از آنها پردازش شده است. در مردم‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی، تکوین ایده انتخاب عقلانی را باید توأم با ایده و فکر مبادله، جستجو کرد، چنان‌که یان‌کرایب نیز اشاره می‌کند «فکر مبادله به منزله منشأ یا ابزار همبستگی اجتماعی، در مردم‌شناسی اجتماعی سنتی دیرینه دارد.» (کرایب، ۱۳۷۸: ۹۱). در جامعه‌شناسی نیز پس از تکوین نظریه کارکردگرایی ساختی پارسنز، در نظریه‌ایی که توسط هومنز و بلا تحت عنوان نظریه مبادله در مقام واکنش به نظریه کلان پارسنز ساخته و پرداخته شد، ایده انتخاب عقلانی به تدریج پردازش و مورد توجه و تأمل قرار گرفت. در تصویری که نظریه مبادله از جامعه دارد مردم برای رسیدن به حداکثر سود، دست به فعالیت‌های مبادله می‌زنند آنچه که در فعالیت‌های مبادله حائز اهمیت ویژه است، روبه‌ها و روال‌های عقلانی است که بواسطه آنها مردم در مورد کنش‌هایشان تصمیم‌گیری می‌کنند، در حوزه علوم اقتصادی نیز اقتصاددانان کلاسیک به شیوه کم و بیش متفاوتی به ایده و انتخاب عقلانی انسانها توجه کرده‌اند. اما به نظر می‌رسد آنچه که باعث پردازش نظری ایده و انتخاب عقلانی، به صورت یک نظریه جدید شد، تحول مارکسیسم پس از مارکسیست‌های ساختارگرا باشد. مارکسیست‌های ساختارگرا مانند آلتوسر، پولانزاس و موریس گودلیر خودشان را وفادارترین افراد به آثار مارکس بویژه آثار متأخر او می‌دانند. آنها به سایر نظریه‌پردازان مارکسیست، انتقادات و حملات مشخص‌تری نیز وارد می‌کنند؛ یکی از مهم‌ترین انتقادات این است که چیگرایی اقتصادی تقلیل‌گرانه سایر نظریه‌های مارکسیستی را به شدت مورد حمله قرار می‌دهد (ریترز، ۱۳۷۴: ۲۱۶). این انتقاد در واقع بیانگر جبرباوری ظاهری مارکسیسم ساختارگراست. نظریه انتخاب عقلانی و به عبارت بهتر مارکسیسم انتخاب عقلانی که توسط جان الستر و آلن کارلینگ و برخی دیگر در دهه ۱۹۸۰ ساخته و پرداخته شد در حقیقت واکنشی و پاسخی به مارکسیسم ساختارگرا در دهه ۱۹۷۰ بود (کرایب، ۹۱).

* Lawrence A. Young, *Rational Choice Theory and Religion; Summary and Assessment*, New York, Routledge Press, 1997.

یکی از نکات مورد تأکید در مارکسیسم انتخاب عقلانی این بود که میان یک نظریه و یک عقیده سیاسی پیوندی ذاتی وجود ندارد در حالی که به عقیده کرایب این نمی‌توانست صحیح باشد، حتی مطابق نظر وی می‌توان با قوت کامل استدلال کرد که میان ماهیت مدرنیسم و نظریه انتخاب عقلانی پیوندی وجود دارد (همان ۹۲). اهمیت نظریه انتخاب عقلانی و ارتباط آن با پدیده دین بویژه در دنیای معاصر، که ماهیتی مدرن دارد، نیز از همین جا آشکار می‌شود.

تبیین رفتارهای دینی مردم در دنیای مدرن بر مبنای تبیین‌های نظریه سکولاریزاسیون اهمیت قابل توجهی در جامعه‌شناسی دین دارد. اما این نظریه به علت پاره‌ای کاستی‌ها نمی‌تواند یک تبیین جامع و کامل را فراهم آورد. از همین رو نظریه و مدل انتخاب عقلانی به عنوان یک پارادایم جدید در جامعه‌شناسی دین که می‌تواند برخی از کاستی‌های نظریه سکولاریزاسیون را جبران کند، اهمیت تعیین‌کننده‌ای یافته است. لارنس یانگ در مقدمه کتاب حاضر این نکته را تصریح می‌کند که «مدل انتخاب عقلانی» پتانسیل جایگزینی نظریه سکولاریزاسیون را به عنوان یک چارچوب نظری مرجع و مسلط در مطالعه علمی جامعه‌شناختی دین دارد.

توسعه نظریه انتخاب عقلانی در مطالعات جامعه‌شناختی دین، بیش از هر کس توسط رادنی استارک، لارنس یانگن و راجر فینک صورت پذیرفته است. از همین رو سه مقاله اول کتاب به این سه نفر اختصاص دارد. رادنی استارک استاد جامعه‌شناسی و دین تطبیقی در دانشگاه واشنگتن در مقاله خود تحت عنوان *Bringing Theory Back* اساساً با رویکردی خودزندگی‌نامه‌نویسی می‌کوشد تا تحول و توسعه این نظریه را تشریح کند. هر کس که با این رهیافت آشنا باشد، از نقش اساسی استارک در تحول آن مطلع خواهد بود. از این رو استارک می‌کوشد تا به عنوان یکی از چهره‌های اصلی رهیافت انتخاب عقلانی در جامعه‌شناسی دین مراحل توسعه و رشد این نظریه را تشریح کند. اصل و مرکز توجه استارک در عین حال معطوف به ارزیابی بسیاری از نظریه‌پردازهای جامعه‌شناسی است که به گمان وی از آنجا که به نظریه صوری و منظم توجه جدی نکرده‌اند، جامعه‌شناسی غیرعلمی هستند. استارک معتقد است که تلاش می‌کند تا نظریه قیاسی را به خدمت جامعه‌شناسی که به طور علمی بنیاد نهاده شده برگرداند. او با خلاصه کردن محتوا و نظریه صوری دین، این تلاش را انجام می‌دهد.

در فصل دوم، لارنس یانگن در مقاله‌اش تحت عنوان، «گزینش عقلانی: چارچوبی برای مطالعه علمی دین» می‌کوشد تا مدل انتخاب عقلانی را برای مطالعه و پژوهش‌های دینی به کار بندد. او در مقاله خود این مدل را در دو سطح رفتار فردی و گروه‌های دینی تعمیم و توسعه می‌دهد با این هدف که بتواند پیش‌بینی‌های منسجم و تبیین‌های جدیدی برای نظم‌های مشهود و فرضیات جدید جهت هدایت پژوهش‌های تجربی آتی فراهم آورد.

نویسنده در مراحل مختلف، فرضیه‌های ۱۲ گانه‌ای را مورد تأکید قرار می‌دهد تا بدین وسیله ویژگی‌ها و خصوصیات متمایزی را جهت تمهید مبانی مفهومی و نظری لازم برای پژوهشهای تجربی، مشخص کرده باشد. در عین حال می‌کوشد تا تاثیر متقابل میان تحلیلهای نظری و شناخت تجربی را بطور ملموس‌تری برجسته کند و بدین وسیله یک رهیافت نسبتاً جامعی را عرضه بدارد. به عقیده وی، پیشرفت مداوم زمانی ممکن است که این تاثیر متقابل، محور توجه و تمرکز نظری باشد. اقتصاددانان از آنجا که بیشتر اوقات به یک شیوه نظری صرف بسنده می‌کنند نمی‌توانند مانند جامعه‌شناسان دین و سایر دانشمندان اجتماعی از این امتیاز فوق‌العاده برخوردار باشند که بتوانند داده‌ها و اطلاعات حاصل از پیمایشها، نتایج حاصل از پژوهشهای انسان‌شناختی و مطالعات در متون و موارد دینی را در قالب یک رویکرد نظری و تجربی، باز تولید کنند. علت این امتیاز در این است که به تاثیر متقابل بین تحلیلهای نظری و شناخت تجربی، توجه شده است.

مدلی که توسط نویسنده توصیف می‌شود، از نظر وی این قابلیت را دارد که در پژوهش‌های تجربی بیشتر نیز به کار بسته شود ولی با این حال مجادلات و مباحثات کلان مثل مجادلات بر سر سکولاریزاسیون و پلورالیسم، یک عامل تهدید کننده به شمار می‌آیند. رویکردی که نویسنده اتخاذ می‌کند، بیشتر از آنکه معطوف به مسایل کلان باشد، معطوف به مسایل خرد است و از این رو پرسشها و مسایلی که جهت پژوهش‌های تجربی آتی پیشنهاد می‌کند بیشتر به حوزه خرد جامعه‌شناسی دین تعلق دارند.

مقاله سوم این مجموعه توسط راجر فینک نوشته شده است. او در مقاله خود تحت عنوان «پیامدهای رقابت دینی: تبیین‌های عرضه - محور برای دگرگونی‌های دینی»، تلاش می‌کند تا پدیده دگرگونی‌های دینی را نه مانند سایر تبیین‌هایی که متمرکز بر طرف تقاضا هستند بلکه با توجه و تمرکز بر طرف عرضه کالاهای دینی، تبیین و تحلیل کند. به نظر وی مدل‌ها و نظریه‌هایی که فقط سمت تقاضای دین را محور و اساس کار قرار می‌دهند، مانند نظریه سکولاریزاسیون، نهایتاً نمی‌توانند از تغییرات و نوسازیهای دینی و فعالیت‌های دینی در جامعه یک تبیین جامع و کاملی را فراهم آورند. به عقیده وی نظریه و الگوی دنیوی‌سازی به عنوان یکی از نظریه‌های برتر در جامعه‌شناسی دین، پدیده کاهش و افول دین را در جامعه معاصر این‌گونه تبیین می‌کند که مدرنیته باعث کاهش تقاضا برای باورهای سنتی دین می‌شود. این نوع تبیین از نظر وی به دو روش محدود می‌شود؛ اول اینکه از آنجا که این مدل فقط به کاهش تقاضا برای کالاهای دینی توجه دارد، طبیعتاً در تبیین افزایش فعالیت‌های دینی شکست می‌خورد. دوم اینکه این‌گونه تبیین‌ها فقط به بعد تقاضا برای کالاهای دینی توجه دارند، در حالی که ریشه‌های دگرگونی‌های دینی، علل و عواملی است که در بعد و طرف عرضه این کالاها وجود دارد. نه تنها نظریه

سکولاریزاسیون بلکه سایر تبیین‌هایی که توسط مورخین و دیگر دانشمندان اجتماعی با توجه به بعد تقاضا صورت می‌گیرد همین نقص و کاستی را دارند، آنها ممکن است تغییرات در تقاضا را نشأت گرفته از تجدید سازمان فرهنگی جامعه، تغییر در روحیه ملی و نوسانات اقتصادی بدانند ولی در هر حال طرف و سمت دیگر بازار کالاهای دینی را ملحوظ نمی‌کنند.

در فصل چهارم، دارن شرکت استادیار جامعه‌شناسی در دانشگاه واندربیلت در مقاله «گزینش‌های دینی ریشه‌دار: اولویت‌ها و فشارهای اجتماعی در نظریه‌های گزینش عقلانی رفتارهای دینی» به نظریه گزینش دینی با تمرکز بر اولویت‌های فردی می‌پردازد. فرض وی این است که اولویت‌های فردی ابتدا برای سازگاری و تطبیق هستند اما به تدریج با مصرف نیرومندتر و مستحکم‌تر می‌شوند. در عین حال اولویت‌ها می‌توانند به عنوان واکنش یا پاسخی به اطلاعات جدیدتر، که ممکن است از راه تعلیم و فراگیری یا اغوا و فریب دیگران حاصل و فراهم آیند، نیز انتخاب شوند، هم‌چنین این اولویت‌ها ممکن است ضدسازگاری فرد نیز باشند.

نویسنده این مقاله معتقد است که با این حال فقط اولویت‌های فرد نیستند که موجب و باعث انتخاب‌ها و گزینش‌های دینی می‌شوند بلکه عوامل دیگری نیز در کار هستند. به عقیده وی رهیافت‌هایی که بر فرد متمرکز می‌شوند و فروض اراده‌گرایانه را مبنای کار خود قرار می‌دهند در تحلیل و کاربست پدیده نفوذهای اجتماعی و تاثیر آن برگزینش عقلانی رفتارهای دینی شکست می‌خورند. او معتقد است که سه نوع نفوذ اجتماعی در این زمینه از هم قابل تشخیص است ۱- مصرف همدلانه و از روی تنفر و انزجار ۲- مصرف برای این که فرد خود را به عنوان یک الگو و نمونه در محیط خود نشان بدهد (مصرف برای تظاهر) ۳- مصرف منتج از ضمانت‌های اجرایی مثبت و منفی اجتماعی. در هر مورد به نظر وی مصرف نه به اولویت‌های فرد برای خود کالای دینی، بلکه به پیامدهای اجتماعی مطلوب و ارزشهای بالقوه نامعلوم دینی مربوط است. (او مفهوم مصرف را شبیه به مفهوم بعد سرمایه انسانی «یانکن» تعریف می‌کند).

استفن وارنر استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه ایلوی نویز در شیکاگو که علاوه بر جامعه‌شناسی دین، به نظریه‌های اجتماعی و روشهای مردم‌شناختی نیز علاقه‌مند است، در مقاله پنجم این کتاب با عنوان «همگرایی بسوی یک پارادایم جدید» مانند استارک به شیوه خودزندگی‌نامه‌نویسی می‌کوشد تا در باره پارادایم جدید صحبت کند او در مقاله‌ایی که قبلا در مجله جامعه‌شناسی آمریکا منتشر شده به طور مفصل درباره پارادایم جدیدی که در جامعه‌شناسی دین در حال ظهور است، بحث کرده و با استقبال زیادی نیز مواجه شده است. وی در این مقاله می‌کوشد تا همان رهیافت استارک را شرح و بسط بیشتری دهد. در این جا او در حالی که از سه نفری که در تاسیس این سنت جدید در جامعه‌شناسی دین نقش اساسی‌تری داشته‌اند یعنی استارک، یانکن و فینک

تقدیر می‌کند و به اشتراک نظر خود با آنها اشاره می‌کند، اما وارنر دو نوع تفاوت - بنیادی و روشی - با آنها دارد که در این مقاله به آنها می‌پردازد.

بخش اول کتاب که در واقع مجموعه مقالاتی است که هر یک خلاصه‌ای از نظریه انتخاب عقلانی را به نحوی مطرح می‌کنند با مقاله وارنر به پایان می‌رسد. بخش دوم کتاب که به ارزیابی و نقد این رهیافت اختصاص دارد با مقاله ماری جونیتس و پیتربوزر با عنوان «انسان اقتصادی و جامعه‌شناسی دین، نقدی به رهیافت‌گزینش عقلانی» آغاز می‌شود. جونیتس عنوان استاد جامعه‌شناسی و مطالعات زنان و میوزر به عنوان استادیار اقتصاد - هر دو از دانشگاه میوری کلمبیا - هر کدام در مطالعه دین به نتایجی دست یافته‌اند که به نظر آنها با تئوری انتخاب عقلانی نمی‌خواند. به نظر آنها نظریه‌گزینش عقلانی در حالی که ابزار قدرتمندی را جهت اتخاذ نگاه و دیدگاه جدیدتر در جامعه‌شناسی دین فراهم می‌آورد و یک نظام نظریه‌ای جایگزین را برای سایر نظریه‌ها مانند سکولاریزاسیون فراهم می‌آورد و به هر حال یک پارادایم جدیدی در جامعه‌شناسی است ولی با این وجود واجد اشکالات قابل توجهی نیز هست.

به نظر نویسندگان این مقاله انحصار نظری و روشی نظریه‌پردازان گزینش عقلانی، قابل پذیرش نیست. زیرا نمی‌تواند تصویر کاملی را از دین ارائه دهد. آنها استدلال می‌کنند که برخی سؤالات اساسی در دیدگاه و رهیافت انتخاب عقلانی به فراموشی سپرده می‌شود. آنان همچنین نشان می‌دهند که رهیافت‌های مردم شناختی و شیوه استقرایی، یک فهم کیفی را از پدیده‌های دینی فراهم می‌آورد که یافته‌های نظریه‌پردازان گزینش عقلانی را تکمیل می‌کند.

در فصل هفتم، نانسی آمرمان استاد جامعه‌شناسی دین در مرکز پژوهش‌های دینی و اجتماعی حوزه علمیه هارتمفورد در مقاله‌ای به نام «انتخاب مذهبی و نشاط مذهبی: بازار و فراتر از آن» با اتکاء به داده‌ها و یافته‌ها و مطالعاتش درباره گروه‌های عبادت‌کنندگان در کلیسا می‌کوشد تا رابطه میان انتخاب‌های در دسترس، سطوح متفاوت و متغیر تقاضا و پایبندی دینی را به منظور نقد رهیافت‌گزینش عقلانی، کشف کند و بدست آورد. او در این تحلیل پرسشهایی را مطرح می‌کند که در واقع نوعی نقد هستند.

مسئله‌ای که او طرح می‌کند این است که در بسیاری از گزاره‌های نظریه‌گزینش عقلانی دین، و به ویژه یکی از بحث‌انگیزترین آنها، این ایده مطرح می‌شود که پلورالیسم به افول و کاهش تعهد و پایبندی دینی منجر نمی‌شود بلکه به نشاط و سرزندگی مذهبی می‌انجامد. به نظر وی در پارادایم قدیم در جامعه‌شناسی دین، یعنی در نظریه سکولاریزاسیون، نظیر آنچه که پیتربرگر در کتاب «سایبان مقدس» بحث می‌کند این ایده مطرح می‌شود که پلورالیسم موجب تضعیف دین می‌شود. به نظر نویسنده مقاله، برگر هیچ بدیل دیگری را مشخص نمی‌کند. در پارادایم جدید، مطابق با نظر

وارنر و نظریه پردازان گزینش عقلانی، از این مسأله بحث می‌شود که حضور و وجود بدیل‌های چندگانه حرکت بسوی رقابت سالم را آسان می‌کند و به افراد اجازه می‌دهد تا برای امیال مذهبی‌شان یک هم‌اورد مناسبی را بیابند.

اما به نظر نویسنده، پرسشی که وجود دارد این است که «تحت چه شرایطی» حضور و وجود بدیل‌های دینی چندگانه می‌تواند به تقویت موقعیت دین بیانجامد، سطح سلامت سازمانی و سطح تعهد و پایبندی دینی فردی چقدر باید باشد تا چنین هدفی محقق شود. نویسنده در ادامه مقاله وظیفه و رسالت خود را پاسخگویی به این پرسش می‌داند و سعی می‌کند که بین دو نظر فوق، یک حد وسطی را بیابد.

لارنس یانگ در فصل هشتم در مقاله «تصویر پدیدار شناختی از دین و نظریه گزینش عقلانی» بطور خلاصه از این بحث می‌کند که بسیاری از جامعه‌شناسان و دانشمندان اجتماعی که درگیر تحلیل‌های دینی بوده‌اند، عمیقاً تحت تاثیر تصویرهای پدیدار شناختی از تجربه‌های دینی بوده‌اند، آنها اکنون با تحول و توسعه مدل گزینش عقلانی به عنوان یک پارادایم جدید در درون جامعه‌شناسی دین، احساس می‌کنند که بنیادها و زیربناهای فکری آنها در معرض تهدید قرار گرفته است، از این‌رو حداقل آنهایی که معتقد به تصویر پدیدار شناختی از دین هستند، این سؤال ذهن آنها را به خود مشغول داشته است که آیا ظرفیت نظریه گزینش عقلانی جهت پیش‌بینی رفتار دینی می‌تواند و باید به عنوان قرینه‌ای جهت وارد آوردن ضربه به ماهیت جامعه‌شناختی دین نگریسته شود یا خیر. نویسنده معتقد است در حالی که بسیاری از صاحب‌نظرانی که ریشه در دیدگاه پدیدار شناختی دارند، این رویه را دنبال می‌کنند که مدل‌های گزینش عقلانی را نپذیرند، او تلاش و استدلال می‌کند که گفت‌وگو و اتحاد این دو دیدگاه می‌تواند به نفع هر دو باشد.

در فصل نهم مایکل هکر در مقاله‌ای تحت عنوان «دین و نظریه انتخاب عقلانی» می‌کوشد تا ظرفیت‌ها و قابلیت‌های نظریه گزینش عقلانی را جهت تبیین رفتارهای دینی روشن کند. به نظر وی تبیین رفتارهای دینی مطابق با این رهیافت، با چالش‌هایی مواجه است. برای مثال در بین بسیاری از جامعه‌شناسان، تحلیل دین بر اساس رویکرد اثباتی، میسر نیست. جامعه‌شناسان اولیه معتقد بودند که دین را نمی‌توان بر مبنای روش‌شناسیهای فردگرایانه اقتصاد و روانشناسی، تبیین کرد، پارسونز نیز تأیید کرد که کلاسیک‌ها بر این موضوع وفاق دارند که رفتار دینی را نمی‌توان به عنوان پیامد کنش عقلانی فردی فهمید.

به نظر نویسنده یکی از مناقشات بنیادی که وجود دارد مربوط به منزلت و جایگاه باورها و اعتقادات است. در تعریف کنش عقلانی، باورها و اعتقادات چه جایگاهی دارند و عقلانیت و موضوع باورها چگونه در ارتباط با هم تبیین و روشن می‌شوند؟ بر اساس نظر نویسنده مقاله،

عقلانیت در نظریه طرفداران گزینش عقلانی، بسیار موسع فهمیده می‌شود. برخی از صاحب‌نظران مانند الستر، تعریف از عقلانیت را محدود به کنشهایی می‌کنند که مبتنی بر باورهای اند که به لحاظ علمی موجه هستند، از نظر نویسنده این تعریف خیلی ضعیف و کوتاه‌بینانه به نظر می‌رسد. برخی دیگر از صاحب‌نظران مانند «بودن» فقط احتیاج به یک دلیل برای انتخاب و گزینش‌های کنشگر عقلانی دارند تا آن را عقلانی بدانند. این تعریف نیز بسیار وسیع است به نظر نویسنده تعریف معقول‌تری را در حد میان این دومی توان در نظر گرفت که جایگاه باورها را نیز در عقلانیت روشن می‌کند.

در هر حال مسایل دیگری نیز در تبیین رفتارهای دینی مطابق با نظریه گزینش عقلانی وجود دارند که نویسنده می‌کوشد ضمن بیان آنها، راه‌حلی را نیز ارائه دهد.

در فصل دهم، رندل کالیتز، به مقایسه نظریه‌های استارک و بین‌بریج با دورکهایم و ویر می‌پردازد و از این رهگذر، خلاءها و نقاط قوت هر یک را برمی‌شمارد. به نظر وی کار استارک و بین‌بریج در تدوین نظریه جبران‌کننده‌ها در حوزه جامعه‌شناسی دین کاری بسیار برجسته است. در عین حال سیستماتیک‌ترین نظریه عمومی است که تا به حال در این حوزه پدیدار شده است. هم از آن جهت که به شکل گزاره‌ایی - آگزیوماتیک طرح شده و هم از این جهت که گستره وسیعی از پیامدها و نتایج از آن قابل حصول است. به عقیده وی در بین جامعه‌شناسان کلاسیک نظریات دورکهایم و ویر با بخشی از کار استارک و بین‌بریج در حوزه عمل تجربی و نظری همپوشی پیدا می‌کند، در حالی که از جنبه‌های مختلفی نیز نسبت به آنها کاستی‌هایی دارد.

این کاستی‌ها قابل توجه است چرا که باعث این می‌شود که این سه نظریه بیش از آنکه شباهت یابند، دارای خلاءهایی جهت انطباق باشند. از نظر وی، دورکهایم از این لحاظ متفاوت‌تر است یعنی دارای شباهت کمتری با دو نظریه دیگر است. به این علت که نظریه وی فقط شامل یک مکانیسم است. دورکهایم در واقع یک مکانیسم بنیادی را در سطح خرد سازمانی برای گروه دینی ارائه و پیشنهاد می‌کند، اما این مکانیسم برای ما از جهت اینکه بینیم چگونه در میان گستره وسیعی از انواع ادیان عمل می‌کند و فرایندهایشان را تغییر می‌دهد، قابل استفاده نیست.

نویسنده مقاله می‌خواهد این موضوع را طرح کند که نظریه صوری استارک و بین‌بریج چگونه می‌تواند برای تکمیل و مشارکت در مکانیسم مورد نظر دورکهایم به کار بسته شود. اما با این حال به نظر وی یک مسأله باقی می‌ماند و آن این است که استارک و بین‌بریج بر عقاید و باورها متمرکز می‌شوند و هم‌چنین بر شناخت‌های دخیل در ارزیابی ارزش پاداشها و جبران‌کننده‌ها تمرکز دارند، در حالی که سنت دورکهایمی ایده‌ها و افکار را به روینا و روستاقت تنزل می‌دهد و کنش واقعی در سطح کنش دینی و نیروی عاطفی ادامه می‌یابد. برای نظریه دورکهایم، افکار و عقاید دینی همیشه نمادی از چیزی دیگر هستند، نه چیزهایی که در نظریه استارک و بین‌بریج نامعلوم هستند بلکه، به

نظر نویسنده، وبر، استارک و بین‌بریج پادشاهی‌های اجتماعی واقعی در مبانی و شالوده‌ها نزدیک‌تر هستند. ولی از نظر دورکهایم این دو نظریه در چیزی نزدیک به هم هستند که لازم است تصحیح شوند. با این حال نویسنده معتقد است که رهیافت وبر، به ویژه نمونه‌های آرمانی وی از دین می‌تواند به طور تحلیلی و از چند لحاظ در مطالعه دین در آمریکا به کار بسته شود. این می‌تواند برای نظریه استارک و بین‌بریج نیز قابل‌کاربست باشد و خلاءهای آنها را تکمیل نماید، خصوصاً در مباحث و استدلال‌هایی که دربارهٔ جریان گردش سکولاریزاسیون، تجدید و احیاء دینی به عمل می‌آورند در هر حال هر سه نظریه فوق هم در پاره‌ای جاها شباهت دارند و هم در مواردی متفاوت از هم هستند ولی آنچه که اهمیت بیشتری دارد این است که خلاءهای هر سه نظریه به کمک دیگر نظریه‌ها قابل تکمیل است.

همانگونه که گفته شد کتاب حاضر در دو بخش - بخش اول: خلاصه و بخش دوم: ارزیابی - و ۱۰ فصل تنظیم شده است. از آنجا که نظریه سکولاریزاسیون یا پارادایم قدیم در جامعه‌شناسی دین نمی‌تواند برخی تحولات مذهبی دنیای مدرن را به طور مناسبی تبیین کند، مقالات این کتاب درباره پارادایم جدید یا مدل انتخاب عقلانی در جامعه‌شناسی دین تدوین شده است و به نظر می‌آید که می‌تواند بخشی از علل تحولات دینی را در جوامع جدید، به ویژه احیاء مجدد برخی از ارزشهای مذهبی را تبیین کند.